

نقد نیچه به اخلاق مسیحی و تأثیر آن بر انجیل شیطان آنتوان لاوی

محمد نژاد ایران*

روژان حسام قاضی**

چکیده

انجیل شیطان آنتوان لاوی، یکی از مهم ترین و تأثیرگذارترین کتاب‌هایی است که در میان جریان‌های مختلف شیطان‌پرستی در آمریکا منتشر شده است. این کتاب دارای ایده‌های افراطی در به چالش کشیدن بسیاری از هنجارهای متداول اخلاقی و مذهبی جامعه آمریکا، و همچنین ترویج ایده‌های انسان‌گرایانه با محوریت آزادی‌های رادیکال اخلاقی و اجتماعی در راستای تقویت میل و غریزه انسانی و نفی سلطه‌پذیری اخلاقی است. بی‌شک این کتاب با تأثیرپذیری از سنت‌های فکری مدرن و پست‌مدرن، نوشته شده و می‌توان تأثیر بسیاری از ایده‌های هنجارستیز و ضد مذهبی را در آن مشاهده کرد؛ اما تأثیر تفکرات انتقادی نیچه به اخلاق مسیحی و فرهنگ اروپایی و همچنین ترویج ایده ابرانسان به‌عنوان آفریننده ارزش‌های زندگی و ستایش هنجارستیزی و سلطه‌ناپذیری وی توسط نیچه را می‌توان به‌خوبی در انجیل شیطان لاوی مشاهده کرد. لاوی با استفاده از ایده «مرگ خدا»ی نیچه که منادی پایان سیطره اخلاق مسیحی بر اروپا بود و همچنین نقدهای نیچه به نیست‌انگاری مسیحی، و با الهام از انگاره دیونیسوسی نیچه، مفهوم شیطان را در تقابل با مفهوم خدا در فرهنگ دینی و به‌عنوان سمبل آزادی‌خواهی و هنجارستیزی در راستای ستایش میل و غریزه طبیعی و جسمانی انسان‌ها به‌کار می‌گیرد و تلاش

* دکتری تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول)،

ir_1400@yahoo.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رباط کریم، تهران، ایران، rhesam189@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴

می‌کند تا با ستایش ارزش زندگی، نفی و تحقیر غرایز انسانی در اخلاق مسیحی را به چالش بکشد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق مسیحی، شیطان، انجیل شیطان، غریزه، قدرت، هنجارستیزی.

۱. مقدمه

قرن بیستم دوره‌ای بود که شاهد شکل‌گیری و رشد جریان‌ها و اندیشه‌های پادفرهنگی و رشد آزادی‌های رادیکال اخلاقی در اروپا و آمریکا بودیم. این جنبش‌ها در دهه ۱۹۶۰ از بریتانیا و آمریکا آغاز شد، و به سرعت، گستره وسیعی از کشورهای غربی را فراگرفت و تا اواسط دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت. شهرهای لندن، نیویورک و سانفرانسیسکو در این میان محوریت داشتند. ظهور این گرایش‌ها را می‌توان واکنشی به محدودیت‌های شدید دوره مک‌کارتیسم نظیر فهرست‌های سیاه اتهام کمونیستی، گزینش‌های شغلی و حرفه‌ای، کنترل و سانسور روشنفکران، افشاگری‌ها و دادگاه‌های نمایشی و... تلقی کرد. از پررنگ‌ترین گرایش‌های رایج این دوره می‌توان به ظهور سبک‌های زندگی نامتعارف هیپی و بوهمینیسم، پافشاری بر حقوق زنان، انقلاب جنسی، تجربه انواع روان‌گردان‌ها و مواد مخدر، موسیقی راک و جریان‌های شیطان‌پرستی اشاره کرد.

ظهور این جریان‌ها بستری مناسب برای توجه به متفکران منتقد هنجارهای مرسوم فرهنگی داشت و یکی از شاخص‌ترین چهره‌هایی که هم مورد توجه اندیشمندان پسامدرن اروپایی بود و هم جریان‌های پادفرهنگی آمریکایی به آن توجه داشت، فریدریش نیچه به‌عنوان منتقد رادیکال اخلاق مسیحی و فرهنگ مدرن اروپایی، بود. نگاه نیچه‌ای به جهان و تلاش برای رهایی از سیطره اخلاق مسیحی در اروپا و آمریکا، در این دوره به اوج خود رسید. بی‌شک آنتوان لاوی نویسنده کتاب «انجیل شیطان» و پایه‌گذار «کلیسای شیطان» یکی از کسانی بود که بیشترین تأثیر را از رویکرد انتقادی نیچه به اخلاق مسیحی پذیرفته است.

واکاوی ریشه‌های نیچه‌ای انجیل شیطان لاوی می‌تواند به فهم بهتر رابطه سلبی این کتاب با اخلاق مسیحی و روح فرهنگ مدرن اروپایی کمک کند. انجیل شیطان لاوی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین متون در میان شیطان‌پرستان نقش مهمی در شکل‌دهی به جریان‌های فکری و فرهنگی موسوم به شیطان‌پرستی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی داشته است. به نظر می‌رسد ایده‌های ضداخلاقی و هنجارشکن این کتاب، و

رادیکالیسم حاکم بر آن، در ستایش آزادی‌های فردی و نفی الگوی متداول رفتار اجتماعی، از مهم‌ترین ویژگی‌های آن تلقی می‌شود که دلیل موفقیت لایوی در ترویج فرقه جدیدش بوده است.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که مهم‌ترین شاخصه‌های فکری نیچه در رویکرد نقادانه‌اش به اخلاق مسیحی و فرهنگ اروپایی که بر انجیل شیطان و ایده‌های اصلی فرقه لایوی تأثیرگذار بوده کدام است؟ و این شاخصه‌ها به چه صورت در انجیل شیطان بازتولید و بازتعریف شده است؟ هدف این پژوهش ریشه‌یابی مبانی فکری و فرهنگی شیطان‌پرستی آنتوان لایوی در سیر تحول سنت فکری و فلسفی اروپایی با تمرکز بر آراء و اندیشه‌های نیچه است. بی‌شک شناخت جریان‌ها و سنت‌های فلسفی اروپایی تأثیرگذاری نظیر سنت فکری نیچه و رویکردهای آن به پیشینه فکری و فرهنگی مسیحیت می‌تواند نشان دهنده نسبت جریان‌های فکری و فرهنگی هنجارشکن و رادیکال قرن بیستم، به‌خصوص جریان موسوم به شیطان‌پرستی، با خاستگاه فکری و فرهنگی آن، و نظام اخلاقی و مذهبی جوامع غربی به دور از جنجال‌های رسانه‌ای و تبلیغات سلبی و ایجابی حول آنها باشد.

۲. مبانی نظری نقد نیچه بر اخلاق مسیحی

اخلاق مسیحی مبتنی بر نوعی رهبانیت و نفی ارزش‌های کلاسیک تمدن رومی شکل گرفت و در آموزه‌هایی که قرن‌های متمادی توسط آباء کلیسا به‌عنوان نظام ارزش‌های دینی تبلیغ و ترویج می‌شد به‌خوبی می‌توان بی‌ارزشی و سقوط اخلاق رومی در ورطه رهبانیت و دنیاگریزی مسیحی را مشاهده کرد. این رویکرد همواره در اروپای عصر رنسانس و دوره روشنگری توسط اندیشمندان مختلفی مورد نقد قرار گرفته بود و ظهور جنبش پروتستانتیسم و پیدایش روشنگری را می‌توان واکنشی انتقادی به اخلاق دنیاگریز مسیحی قلمداد کرد.

قرن نوزدهم را باید دوره‌ای تلقی کرد که نقد باورهای مسیحی به‌عنوان یک جریان فکری و فلسفی رواج گسترده‌ای یافت. نقد فلسفی از مسیحیت در سده نوزدهم، با هگل آغاز و با نیچه به اوج خود رسید (لوویت، ۱۳۸۷: ۴۴۹). هگل نخستین کسی در این قرن بود که در سال ۱۸۰۲ از مرگ خدا سخن گفته است (گیسلر، ۱۳۸۴: ۸۱). اما نیچه به‌عنوان یکی از رادیکال‌ترین منتقدین باورهای مذهبی، سرچشمه ضدیتی نوین با مسیحیت شد که شاید

هرگز در گذشته، به آن شدت تند و بنیادی و آن‌چنان آگاه از نتایج نهایی کار خود نشده بود (یاسپرس، ۱۳۸۰: ۶۵).

نیچه انگارهٔ خدای مسیحی و تمامی انگاره‌های هم‌بسته با آن، نظیر بهشت، دوزخ، عذاب و پاداش را انگاره‌هایی زیان‌بار تلقی می‌کرد که دیگر اعتبار خود را از دست داده است. او معتقد بود که کلیسای مسیحی هر ارزشی را به غیرارزش تبدیل کرده است و به هر چیزی که در برابر سلامتی، زیبایی، شجاعت، بخشندگی روح و به‌طور کلی هر چیزی که در تضاد با خود زندگی است (Shacht, 2001: 357). نیچه به‌خوبی می‌داند که خدا دیگر در تعیین مناسبات زندگی انسان مدرن دستی ندارد. او بروز این امر در اروپا را مرگ خدا تلقی می‌کند و به‌صراحت اعلام می‌دارد که:

بزرگ‌ترین واقعه از وقایع اخیر، مرگ خدا یا به‌عبارت دیگر، این که ایمان به خدای مسیحیت توجیه خود را از دست داده است، از هم‌اکنون اولین سایه‌های خود را بر سر اروپا می‌گستراند (نیچه، ۱۳۷۷: ۳۰۹).

مرگ خدا دلالت بر افول ایمان به حقایق متافیزیکی‌ای دارد که تاکنون به حال ارزش‌های مسیحی و بنابراین فرهنگ اروپایی مفید واقع شده است (Sedgwick, 2009: 31). البته مرگ خدا را می‌توان نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیری مدرنیته و سیطرهٔ انسان بر سرنوشت خویش هم تلقی کرد؛ اما بی‌شک این اتفاق در عصر نیچه صرفاً در اروپا به وقوع پیوسته بود. نیچه هم معتقد بود که افول ایمان به خدای مسیحیت و پیروزی الحاد علمی، یک امر اروپایی است (نیچه، ۱۳۷۷: ۳۴۱). به باور نیچه مرگ خدا، هزینه‌ای است که اروپا برای ورود به عصر جدید پرداخته است. او این هزینه را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و به‌صراحت می‌گوید:

هرگز از خود به درستی پرسیده‌اید که برپاکردن هر آرمان بر روی زمین چه هزینه‌هایی دارد؟ چه مایه واقعیت می‌باید بد فهمیده و بدنام شود؟ چه مایه دروغ می‌باید تقدس یابد؟ چه مایه وجدان هر بار قربانی «خدا» می‌باید پریشان شود و چه مایه شود؟ برای برپاداشتن هر محراب، محرابی دیگر را ویران می‌باید کرد: این است قانون! (نیچه، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

البته نیچه مرگ خدا را برای انسان مدرن آغاز عصر جدیدی قلمداد می‌کند؛ عصری که او آن را دورهٔ سقوط ارزش‌های کلاسیک برای انسان تلقی کرده است. و معتقد است که با مرگ خدا، همه چیز دگرگون خواهد شد و هیچ چیز به حالت سابق باقی نخواهد ماند. مرگ خدا، درحقیقت بیان‌گر دوره‌ای انتقالی است که نیچه آن را نیست‌انگاری می‌نامد (Hasse,)

95: 2008). نیچه در کتاب *چنین گفت زرتشت* به صراحت فرا رسیدن نیست‌انگاری را به عنوان کفاره کشتن خدای مسیحی مطرح می‌کند. دیوانه‌ای چراغ به دست و در ملأ عام در میان خیل ملحدان خدا را می‌جوید و وقتی با بی‌اعتنایی او را به سخره می‌گیرند فریاد برمی‌آورد که:

خدا مرد! خدا مرده است! ما او را کشتیم! و ما قاتل قاتلان، چگونه می‌خواهیم خود را تسلی دهیم! کارد ما، خون مقدس‌ترین و مقتدرترین چیزی را که دنیا تا همین امروز داشت، ریخت... چه کسی این خون را از دستان ما خواهد زدود؟ کدام آب آن را از ما خواهد شست؟ ما چه مراسم و تشریفات مقدسی برای کفاره دادن باید برگزار کنیم؟ (نیچه، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

نیچه از همان آغاز، مسیحیت را اصولاً نه به منزله یک دین، بلکه به منزله نوعی اخلاق محض همراه با یک توجیه دینی تفسیر می‌کند، و ارزش‌های مسیحی را با معیاری محک می‌زند که خود آن را، آگاهانه رد می‌کنند: معیار، بیشترین مقدار زندگی است (شالر، ۱۳۸۸: ۱۰۹). نیچه در کتاب مهم خود *دجال* که در سال ۱۸۸۸ نوشت مسیحیت را نوعی اخلاق برده‌داری دانست که سعی دارد با ایجاد یک مجموعه گناه، برای بهتر بودن، در راه مردان برتر ایجاد مانع کند. دیدگاه وی تأثیر بارزی بر آنتیست‌های بعدی مانند «آنتوان لاوی» و «آین رند» داشت (Cook, 2017: 6).

۳. آنتوان لاوی و سیر تحول شیطان‌پرستی فلسفی

آنتوان لاوی در سال ۱۹۳۰ در یک خانواده آمریکایی طبقه متوسط در حومه شیکاگو متولد شد پدرش یک داورگه فرانسوی-آمریکایی و مادرش یک داورگه روسی-اوکراینی متولد آمریکا بودند. خانواده وی در زمان نوجوانی به سان فرانسیسکو نقل مکان کردند. در آن زمان، سانفرانسیسکو یک کلان‌شهر پررونق بود، و به زودی تبدیل به مهد جنبش پادفرهنگ و موج گرایش‌های ضد سیستم در آمریکا شد. این شهر بستری مناسب برای رواج فرقه شیطان‌پرستانه لاوی بود.

لاوی مدتی را به عنوان عکاس در دایره جنایی پلیس سانفرانسیسکو استخدام شد و در ضمن سایر فعالیت‌هایش، به تمرین نوازندگی نیز می‌پرداخت و آرام آرام به شکل کاملاً حرفه‌ای وارد عرصه موسیقی شد و توانست به عنوان یک آهنگ‌ساز و ارگ‌نواز، در این

عرصه پیشرفت کند. او مدت‌ها در کارناوال و سپس در مشروب‌فروشی‌ها و کلوپ‌های شبانه به نوازندگی می‌پرداخت و از این طریق کسب درآمد می‌کرد. یکی دیگر از حوزه‌های مورد علاقه وی شعبده‌بازی و جادوگری به‌عنوان یک سرگرمی بود. لاوی به‌جای این‌که جادوگری را به‌عنوان یک پدیدهٔ ماوراءطبیعی توصیف کند، اظهار داشت که این بخشی از دنیای طبیعی است که تاکنون توسط دانشمندان کشف نشده است (Lewis, 2002: 3-4). لاوی به‌عنوان یک جادوگر، به چهره‌ای شاخص در سانفرانسیسکو تبدیل شده بود. او و دوستانش حلقه‌ای جادویی به‌وجود آوردند که نامش «دستورالعمل ذوزنقه» بود. اعضای این حلقه، بعداً بدنهٔ حاکم بر کلیسای شیطان را تشکیل دادند. وی در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۶۶، در حالی که سر خود را (به‌عنوان رسم آیین جدید) تراشیده بود، بنیان‌گذاری کلیسای شیطان را اعلام کرده و خود را کاهن اعظم نامید. وی روزنامه‌نگاران را برای شرکت در مراسم شیطان‌پرستی دعوت کرد و به تقلید از مراسم شکارچیان جادوگر، در این مراسم زنان برهنه به‌عنوان محراب خدمت می‌کردند (Introvigne, 2016: 40).

فضای رسانه‌ای آمریکا نقش مهمی در شهرت سریع آنتوان لاوی با عنوان «پاپ سیاه» و کلیسای شیطان وی داشت. او در این دوره، درحالی‌که بر روی سر خود شاخ‌هایی قرار می‌داد تا شبیه شیطان شود با نگاه اغواکننده در مقابل دوربین‌های رسانه‌های خبری قرار می‌گرفت. تماشاگران با جنبش جدید مذهبی کنجکاو یا سرگرم می‌شدند و او با آداب و رسوم عجیب، لباس منحصر به‌فرد و محیط ضدفرهنگی که معرفت هویت جدید وی بود، به شهرت روزافزون با تکیه بر افکار عمومی جامعه آمریکا می‌رسید. این شهرت به‌حدی بود که رومن پولانسکی به‌خاطر توجه کلیسای شیطان به تبلیغ فیلمش با عنوان «بچه رزماری»، مدعی شد که لاوی مشاور فنی این فیلم بوده و او نقش یک شیطان را در یکی از به‌یادماندنی‌ترین صحنه‌های فیلم بازی کرده است (Lewis, 2001: 229).

بی‌شک رسانه‌ها نقش مهمی در تبلیغ وی و آیین نوظهورش داشتند اما نمی‌توان برنامهٔ فلسفی لاوی و پیشینهٔ برخی از آموزه‌های تبلیغی وی را در سنت فکری و فرهنگی غرب نادیده گرفت. لاوی در کنار نمایش‌های رسانه‌ای آیین جدیدش، به تبیین فلسفی آن نیز می‌پردازد. مجموعاً پنج کتاب به قلم لاوی در راستای ارائهٔ مبانی و اصول فلسفی و توصیف مناسک شیطان‌پرستی نوشته و منتشر شده‌اند. این آثار عبارتند از *انجیل شیطانی*، *جادوگر شیطانی*، *آیین شیطانی*، *دفتر یادداشت شیطان* و آخرین آن‌ها، کتاب *شیطان سخن می‌گوید*، که شامل مجموعه‌ای از مقاله‌های او بود و پس از مرگش به چاپ رسید.

آنتوان لاوی در سال ۱۹۶۹ اقدام به نوشتن نخستین و مهم‌ترین کتابش *انجیل شیطان* کرد که به زبان‌های مختلف ترجمه شده است (Lap, 2013: 85). اگرچه این کتاب به روشی که کتاب مقدس مسیحیت به مسیحیت تعلق داشته، کتاب مقدس تلقی نمی‌شود اما این متن اصلی آیین شیطان‌پرستی لاوی و پیروانش بوده و پایه و اساس فلسفه و اصول عقاید آنان به حساب می‌آید (Lewis, 2003: 105). این کتاب شامل ۴ فصل (یا کتاب) است که به نام‌های چهار شیطان یا چهار ارباب دوزخ نام نهاده شده است.

فصل اول با عنوان شیطان (Satan) شامل معرفی شاعرانه‌ای از مشخصات شیطان‌پرستی است. در این فصل، شیطان ده فرمان و قانون طلایی را به چالش می‌کشد و اپریکونیسیم را ترویج می‌کند (LaVey, 2005: 30). عنوان فصل دوم کتاب، لوسیفر (Lucifer) - که بنابر متون ادیان ابراهیمی عامل هبوط آدم بوده - نام‌گذاری شده است. ریشه نام لوسیفر از زبان لاتین به معنی آورنده نور است. در متون لاتینی پیش از مسیحیت، لوسیفر نامی بود که به سیاره زهره اطلاق می‌شد. لاوی در این فصل، که آن را نوعی روشنگری می‌داند، به معرفی مبانی یازده‌گانه شیطان‌پرستی می‌پردازد. فصل سوم با عنوان، بلیال (Belial) شامل اصول نظری و تمرینات آیین پرستش شیطانی، جادوگری و روانشناسانه است. فصل آخر این کتاب، لویاتان (Leviathan) نام دارد که شامل متن‌هایی برای استفاده در آیین پرستش شیطان است.

دومین اثر آنتوان لاوی *جادوگر شیطانی* نام دارد. این کتاب برای اولین بار با عنوان «جادوگر مجتمع: وقتی فضیلت ناکام ماند چه باید کرد؟» در سال ۱۹۷۱ با مباحثی ترکیبی در خصوص روانشناسی و حقه‌های کوچک جادوگری منتشر شد. در این کتاب، به‌طور ضمنی، فعالیت‌های جادوگری لاوی قبل از تأسیس کلیسای شیطان هم، معرفی شده است. لاوی در این اثر به بحث درباره اغواگری زنان و روش‌هایی می‌پردازد که آنان با کمک آن می‌توانند مردان را افسون و شیفته خود کنند. این کتاب با یک کتاب‌شناسی بیش از ۱۷۰ کتاب در زمینه مباحث روانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی و آثاری با موضوعات مباحث جنسی و زبان بدن به پایان می‌رسد (Faxneld & Petersen, 2013: 86) که نشان‌دهنده گستره توجه لاوی به حوزه‌های مطالعاتی متنوع است.

لاوی در سال ۱۹۷۲ کتاب *آیین شیطانی* را نوشت که به عنوان جلد مکمل *انجیل شیطان* منتشر شده است. این کتاب به تشریح نه آیین و مراسم در نظر گرفته‌شده برای عملکرد گروهی حامیان وی می‌پردازد برخی از مناسک ارائه شده در این کتاب، از برخی گروه‌های

دیگر، مانند ایزدی‌ها، فراماسون‌ها و... الهام گرفته شده و برخی نیز از آثار داستانی اقتباس شده است (Faxneld & Petersen, 2013: 85).

چهارمین کتاب لاوی دفتر یادداشت شیطان است که در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. این کتاب شامل ۴۱ مقاله با موضوعات مختلف در حوزه‌های گوناگون است (LaVey, 1992) و در نهایت، آخرین کتاب وی با نام «شیطان سخن می‌گوید» مجموعه‌ای از شصت مقاله لاوی است که آنها را چند روز قبل از مرگش در سال ۱۹۹۷ تکمیل کرد. این کتاب در سال ۱۹۹۸ و با مقدمه‌ای از خواننده، ترانه‌سرا، موسیقی‌دان و آهنگ‌ساز مشهور آمریکایی، مریلین منسون منتشر شد (LaVey, 1998).

آنتوان لاوی یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های فرهنگی در آمریکا تلقی می‌شود. با آن‌که گرایش به شیطان و پرستش آن قبل از لاوی هم وجود داشت اما به اعتقاد بسیاری از پژوهش‌گران حوزه جامعه‌شناسی دین، با کمی تسامح می‌توان گفت لاوی سرچشمه همه جریان‌های شیطان‌پرستی معاصر است (Introvigne, 2016: 299).

۴. نیچه و دروغ‌های دیرینه مسیحی در انجیل شیطان

یکی از شاخصه‌های بازر انجیل شیطان آنتوان لاوی که با الهام از اندیشه‌های نیچه شکل گرفته است نقد نیست‌انگاری مسیحی است. نیچه را باید یکی از منتقدین رادیکال مسیحیت تلقی کرد؛ او مسیحیت را محکوم می‌کرد و معتقد بود که کلیساهای مسیحی با توطئه نهانی خود، هر ارزشی را به غیرارزش بدل کرده‌اند و هر چیزی که در برابر سلامتی، زیبایی، شجاعت، بخشندگی روح و به‌طور کلی هر چیزی که در تضاد با خود زندگی است مورد توجه قرار داده‌اند (Shacht, 2001: 357). به باور نیچه، اخلاق مسیحی جلوه نفی زندگی است. نیچه بر این باور بود که نیست‌انگاری مسیحی و یا مذهبی و عرفانی، به‌طور کلی، به‌صورت آن سوی این جهان یا خدا یا زندگانی حقیقی یا نیروانا، بازخیرید گناه یا رستگاری... مطرح می‌شود (نیچه، ۱۳۸۶: ۳۱).

لاوی با الهام از نیچه به نقد مسیحیت می‌پردازد. به باور او مسیحیت پتانسیل‌های انسان را فروکاسته است. و انسان را بی‌کفایت کرده است. لاوی معتقد بود که آموزه‌های مسیحیت و هم‌چنین نمادهای آن جلوه‌هایی از نوعی ضعف نهادینه‌شده انسانی است و به‌صراحت در انجیل شیطان می‌گوید:

بنگر که صلیب. نماد چیست؟ بی کفایتی زرق و برق دار که روی یک درخت آویزان است (LaVey, 2005: 44).

رویکرد نیچه در نقد مفهوم خدای مسیحی تأثیر مستقیمی بر نگرش لاوی درباره خدا دارد. به باور نیچه، مسیحیت با نفی خدایان کهن و باستانی روم و یونان و جایگزینی آن با خدای یگانه مسیحی، مفهوم اولوهیت را به تباهی کشیده است. لاوی هم به پیروی از همین رویکرد نیچه به مفهوم خدا در مسیحیت، با نگاهی انتقادی به خدای مسیحی معتقد است که:

چیزی پر تناقض تر از مفهوم «مسیحیان خداشناس» وجود ندارد! آن هم، زمانی که پیشوایان عالی رتبه مسیحیت، تفاسیر کهن از مفهوم خدا را رد می کنند. با این اوصاف، چگونه از پیروان آن‌ها انتظار می رود که با سنت‌های مذهبی دیرینه و باورهای عمیق به خدا، آمیخته باشند؟ (LaVey, 2005: 23).

البته لاوی به هیچ خدایی اعتقاد ندارد او یک ماده باور تمام عیار است که خدایان را ساخته‌های بشر می داند و معتقد است که همه خدایان مربوط به جهان ماوراء، ساخته انسان هستند. به زعم او، انسان یک نظام هماهنگ و منظم از خدایان گوناگون را پدید آورده است. لاوی دلیل این امر را در ناتوانی انسان در پذیرش نفس و ضمیر درونی خود می داند. به زعم وی انسان ناگزیر بوده است که این نفس و ضمیر درونی را به وجود خارجی و ماورایی که همان خدا نام گرفته است نسبت دهد (LaVey, 2005: 24).

یکی دیگر از اشتراکات مهم آنتوان لاوی با نیچه، مربوط به تلقی آن‌ها از دین مسیحیت به عنوان یک بشارت دروغین است. نیچه، مسیح را به عنوان آدم بیچاره‌ای معرفی می کند که تشنه محبت است؛ کسی که چون از هیچ محبت بشری سیراب نشده است، آرزوی مرگ می کند (نیچه، ۱۳۷۵: ۲۷۴-۲۷۲). به زعم وی، واژه مسیحیت، یک سوء تفاهم است در حقیقت، یک مسیحی وجود داشت و او هم بر صلیب جان سپرد، او بر این باور است که «بشارت دهنده» بر صلیب مرد (نیچه، ۱۳۵۲: ۱۸۱). نیچه مسیحیت را به منزله شوم‌ترین دروغ فریبنده‌ای که تاکنون وجود داشته است، به منزله دروغ بزرگ نامقدس تلقی می کند (نیچه، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

رویکرد آنتوان لاوی هم به مسیحیت، به شدت به نگاه نیچه در این خصوص نزدیک است. در انجیل شیطان لاوی، دین به عنوان یک پدیده انسان‌ساز مورد انتقاد قرار می گیرد و از خواننده خود می خواهد که همه چیز را زیر سؤال ببرد و هر دروغی را کشف و نابود

کند. دروغ‌های دیرینه که به اعتقاد وی، حقایق انکارناپذیر مذهبی هستند، خطرناک‌ترین آن‌ها تلقی می‌شود (LaVey, 2005: 31-32).

کتاب مقدس لاوی (انجیل شیطان) به شکل آشکاری، کتاب مقدس مسیحی و ارزش‌های آن را به سخره می‌گیرد. به عنوان مثال، به جای نعمت فقیر و ضعیف (همان‌طور که در انجیل متی وجود دارد) لاوی در انجیل شیطان خود می‌نویسد:

خوشا به حال قدرتمندان، زیرا آن‌ها زمین را در اختیار خواهند گرفت و نفرین‌شدگان، ضعیف هستند، زیرا آن‌ها یوغ را به ارث می‌برند! ... خوشا به حال آهن آهین، زیرا افراد نجیب قبل از آن‌ها فرار خواهند کرد. زیرا نفرین‌شدگان از نظر روح، فقیرند، و بر آن‌ها هجوم خواهد آورد! (LaVey, 2005: 20).

نیچه و لاوی هر دو، راه نجات بشریت را در عبور از عصر مسیحیت و ایمان مسیحی می‌دیدند. آن‌ها به عنوان نویددهندگان دوره جدیدی از تاریخ بشری از انسانی سخن می‌گویند که می‌تواند خود را از زیر یوغ اخلاق تهی شده مذهبی بیرون کشیده و با تکیه بر ارزش‌های کهن، نظام اخلاقی جدیدی مبتنی بر توجه و احترام به زندگی را تأسیس کند. نیچه از انسان‌هایی نظیر خود، سخن می‌گوید که در جهانی عاری از هنجارهای اخلاقی مسیحی زندگی می‌کنند، او به صراحت اعلام می‌دارد:

ما اندک‌شماران یا بسیاری که دیگر بار، دل آن می‌بایم که در یک جهان اخلاق‌زدوده زیست کنیم، ما مشرکان در ایمان: شاید هم، نخستین کسانی باشیم که درمی‌یابند یک ایمان اخلاقی چیست؛ که ناچارند مخلوقاتی برتر از انسان، اما فراسوی نیک و بد را تصور کنند؛ که ناچارند هر برتر بودن را به منزله غیراخلاقی بودن نیز تلقی کنند. ما به المپ باور داریم و نه به مصلوب (نیچه، ۱۳۸۶: ۷۶۷).

لاوی هم، مسیر نیچه را در اعلام پایان عصر مسیحیت، در پیش می‌گیرد و به صراحت در انجیل شیطان خود، منادی پیام تازه‌ای می‌شود. او نویددهنده «عصر جدید شیطانی» است. که آن را حاصل بلوغ ذهنی انسان از دوره کودکی (عصر پرستش خدای خودساخته، به عنوان موجودی برتر) به آگاهی می‌داند (LaVey, 2005: 25). لاوی، مروج پرستش شیطان به عنوان یک خدای جدید نیست بلکه او از یک «جامعه شیطان‌پرستی واقعی» سخن می‌گوید که از افراد داری روحیه آزاد، مجهز به نیکی و کاملاً آگاه تشکیل شده است. افرادی که خود، دارای نظم و انضباط درونی بوده و به هیچ وجه نیازمند نهادهای بیرونی برای این‌که به آن‌ها بگویند چه کاری را باید انجام دهند و چه کاری را نباید انجام دهند،

نیستند (La Fontaine, 1999: 97). شیطان مورد نظر لاوی، همان انسان پرغروری است که واسطه میان خود و خدای خود را برداشته است و جایگاهی برتر از خدایان یافته است (LaVey, 2005: 24).

۵. نیچه و ستایش امیال در انگاره طبیعت انسانی در انجیل شیطان

دلیل نقدهای تند و رادیکال نیچه به مسیحیت، رویکرد سرکوب‌گرایانه و نفی‌کننده زندگی در مسیحیت است. او حقیقت و معنای زندگی را سرزنده بودن شورها و غریزه‌های طبیعی انسان می‌داند که به باور وی، اخلاق زاهدانه مسیحیت و نیز سنت متافیزیک اروپایی با نفی آن، عملاً به مبارزه با زندگی برخاسته و آن را تباه کرده‌اند (نیچه، ۱۳۸۱: ۴۰-۳۹). نیچه برای مواجهه با گسترش نیروهای زندگی انکارشده در فرهنگ غرب، اصطلاح آرمان زهد را انتخاب کرده است که معرف نیروهایی هستند که زمینه‌ساز مسلط شدن سنت می‌شوند (Hatab, 2005: 43). نیچه در آرمان زهد، بازتاب و واکنش ارزشی یک زندگی رو به زوال و تحلیل رفته را می‌بیند که در نهان، جویای مرگ است. زهد مسیحی از نظر وی، در زمره قواعد و ارزش‌گذاری‌هایی قرار می‌گیرد که از کین‌توزی نشأت می‌گیرند (شلر، ۱۳۸۸: ۱۰۵). نیچه اخلاق مسیحی را تجلی ریشه‌کن کردن زندگی می‌داند.

مفهوم شور زندگی برای نیچه، رابطه نزدیکی با حیات طبیعی و غریزی انسان‌ها دارد. او براین باور بود که نبوغ، در غریزه نهفته است؛ و آدمی، تنها زمانی به کمال عمل می‌کند که عملش غریزی باشد (نیچه، ۱۳۸۶: ۳۵۸). نیچه همواره انسان را به سوی بازگشت به طبیعت اولیه و غریزی خود دعوت می‌کند و به‌زعم وی کسانی که هرگونه گرایش طبیعی را نوعی بیماری، چیزی ناجور و یا حتی ناخوشایند تلقی می‌کنند و به ما القا کرده‌اند که تمایلات و غرایز انسان‌ها بد است؛ مسئول بی‌عدالتی بزرگ ما نسبت به طبیعت خودمان و هر طبیعتی هستند (نیچه، ۱۳۷۷: ۲۶۲).

رویکرد لاوی به جایگاه غریزه در وجود انسان را می‌توان به شدت نیچه‌ای تلقی کرد. چرا که بیشترین تأثیرپذیری فکری لاوی از نظر فلسفی و انسان‌شناختی، بی‌شک از نیچه بود. به‌زعم برخی از پژوهشگران، شیطان مورد نظر آنتوان لاوی و «دیونیوس» مورد توجه نیچه، ویژگی‌های مشابهی با هم دارند در نتیجه، فلسفه‌های لاوی و نیچه را می‌توان در بسیاری از مباحث، مشابه تلقی کرد. نیچه معتقد بود که مسیحیت پتانسیل بشریت را برای

تحقق خود، محدود کرده است. به‌زعم وی اخلاق مسیحی با تأکید بر رحمت و نهي مردم از لذت‌های زندگی، از سرزندگی انسان کاسته بود. به گفته نیچه و هم‌چنین لاوی، غریزه انسانی به سمت سلطه‌گری است، اما اخلاق مسیحی تلاش می‌کند تا این غریزه را سرکوب کند. از نظر نیچه، برای رسیدن به خود قابل تحقق، افراد باید مجدداً بر فضایل آریستوکراسی تأکید کنند و ذهنیت گله‌ای را که مسیحیت در تلاش برای القای آن است کنار نهند. او مجموعه جدیدی از ارزش‌ها را پیشنهاد می‌کرد که به عقیده وی منجر به تحقق خود می‌شود. وی از این موارد به‌عنوان «اخلاق بزرگان» یاد کرد و بر این اساس تمرکز داشت که در لذت‌های زندگی، سلطه، نشاط بدون سرکوب و خلاقیت قرار می‌گیرد. رویکرد نیچه به طبیعت برتری‌جو و جاه‌طلب انسانی، تأثیر مستقیمی بر نگرش‌های لاوی درباره ذات انسانی داشت. او جهان‌بینی فلسفی نیچه را بسیار جدی گرفت (Andrade, 2018: 36).

لاوی انسان‌ها را در کل، به‌عنوان موجوداتی جسمانی و نوعی از حیوانات توصیف می‌کند. او هر یک از هفت گناه‌کشنده یا گناهانی را که در الهیات کاتولیک ارتکاب آن‌ها مجازات دوزخ را به دنبال خواهد داشت؛ به‌عنوان بخشی از غریزه طبیعی انسان توصیف می‌کند؛ از این رو آن‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد (LaVey, 2005: 46). در حقیقت، سرشت و طبیعت غریزی انسان به‌زعم او، با آنچه مسیحیت انسان‌ها را از ارتکاب آن برحذر می‌دارد در تعارض است. او با الهام از رویکرد نیچه به مفهوم غریزه و طبیعت انسان به تبلیغ نوعی اخلاق لذت‌گرایانه می‌پردازد.

لاوی در بیان نه قانون شیطانی خویش در *انجیل شیطان*، به‌خوبی، رویکرد فلسفی خود را در مفهوم زندگی و غرایز انسانی نمایان می‌کند. او معتقد است؛ شیطان، نماینده زیاده‌روی، به‌جای پرهیز؛ زندگی دنیوی، به‌جای تصور خیالی و موهوم روحانی؛ خردورزی، به‌جای ریاکاری و تزویر؛ محبت به کسانی که لیاقت آن را دارند، به‌جای عشق ورزیدن به ناسپاسان؛ انتقام گرفتن، به‌جای برگرداندن طرف دیگر صورت؛ برتری، به‌جای افکار حقیر؛ همانندی انسان و حیوان، به‌جای تبدیل شدن انسان به موجودی پست‌تر از حیوان به دلیل عبودیت خدایان وهمی است. او معتقد بود شیطان، نماینده همه گناهان مشهوری است که در حقیقت، جلوه‌ای از تبدیل بی‌خردی انسان به خرد طبیعی و غریزی اوست که منجر به تبدیل احساسات از بدی به خوشی می‌شود (LaVey, 2005: 25).

شیطان‌گرایی لاوی، بر مبنای ترویج اصل لذت‌گرایی و زندگی‌گرایی، از سکس آزاد

به معنای واقعی آن، به شدت دفاع می‌کرد؛ بدین معنا که شخص اجازه دارد انتخاب کند آیا فقط با یک نفر رابطه داشته باشد یا با هر تعداد که نیازهای جنسی او را برآورده کند (LaVey, 2005: 27). لاوی از نگرش محدودکننده و منفی به تمایلات جنسی، در بسیاری از مذاهب انتقاد کرد، در عوض از هرگونه عمل جنسی که بین رضایت بزرگسالان صورت می‌گیرد پشتیبانی می‌کند (Gardell, 2003: 288). به زعم لاوی، موجودی به نام شیطان، وجود خارجی و عینی ندارد و شیطان تنها نماد هوی خواهی، آرزوها و لذت طلبی انسان است (LaVey, 2005: 30). او به صراحت به پیروان خود تعلیم می‌دهد که:

هرکس باید به خود و انتخاب خود، احترام گذارد و افق‌های جدیدی پیرامون زندگی کوتاه خود بگشاید تا بیشترین لذت را ببرد (LaVey, 2005: 28).

لاوی هم، به شکل زیرکانه‌ای با واکاوی مفاهیم متعارض در الهیات مسیحی سعی می‌کند نشان دهد که ایمان به مشیت و تقدیر الهی، درباره وجود رنج‌ها، دردها و ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها، به شکل آشکاری در تعارض با باور به وجود خدای بخشنده و مهربان است (LaVey, 2005: 28). به زعم او پذیرش انسان به عنوان مسئول واقعی زندگی و حوادث آن، فراسوی آموزه‌های مسیحی و ایمان به حیات پس از مرگ، مهم‌ترین دستاورد شیطان‌گرایی است که انسان را به سوی زندگی سرشار از شور و لذت سوق می‌دهد. او به صراحت اعلام می‌کند که:

هیچ بهشتی در آسمان نیست و هیچ جهنمی وجود ندارد که آدمیان را بسوزاند. همین جا و هم‌اینک، روز لذت توست! همین جا و هم‌اینک، فرصت توست (LaVey, 2005: 12).

بررسی مقایسه‌ای نگرش لاوی و نیچه به طبیعت و غریزه انسان، به خوبی، دلیل رویکردهای انتقادی و تند آنها نسبت به اخلاق رایج، به ویژه اخلاق مسیحی را نشان می‌دهد. آنچه به آنها کمک می‌کند تا ارزش‌های اخلاق را در ترازوی نقدهایی چنین دهشتناک قرار دهند روش تبارشناسانه آنها در موضوع اخلاق است. نیچه براساس همین روش ابداعی علمی خود، تلاش دارد تا نحوه پیدایش و تداوم نظام‌های اخلاقی گوناگون را شرح دهد. او خود را نخستین کسی می‌داند که به اخلاق حمله کرده است و کاستی آن را آشکار کرده است (Cameron, 1999: 75). مسئله خاستگاه ارزش‌های اخلاقی، مسئله‌ای است که برای نیچه در رده نخست اهمیت قرار دارد؛ زیرا به باور وی، آینده بشریت به این مسئله بستگی دارد (نیچه، ۱۳۸۷: ۱۸۸).

۶. نیچه، قدرت و هنجارستیزی در انجیل شیطان

شور زندگی برای نیچه از اهمیت زیادی برخوردار بود. او با الهام از رویکرد آرتور شوپنهاور به مفهوم «خواست زندگی»، رهایی از نیست انگاری مسیحی و نفی زندگی را جز با انکار نفس و زندگی زاهدانه میسر نمی‌دانست. او با الهام از نگرش شوپنهاور به زندگی، بر این باور بود که جهان، حقیقت، معرفت و زندگی، تابع خواست قدرت هستند. به‌زعم نیچه آنچه باید اندیشه‌های فلسفی، درباره زندگی را هدایت کند، «قدرت» یعنی سرشاری آفرینش‌گر زندگی است (Craig, 1998: 857). برای وی زندگی همانا خواست قدرت است، خویش‌پائی، تنها یکی از پیامدهای نامستقیم این امر و همیشگی‌ترین آن‌ها است (نیچه، ۱۳۷۵: ۴۳). آنچه مرتبت را تعیین می‌کند، مرتبت را نشان می‌دهد، تنها میزان قدرت است، و دیگر هیچ (نیچه، ۱۳۸۶: ۶۵۹). خواست قدرت در نگاه وی در شکل‌گیری نظام ارزش‌گذاری انسان‌ها از اهمیت زیادی برخوردار بود. ارزش‌گذاری‌ها بر اساس اراده معطوف به قدرت ما پیش کشیده و قاعده‌بندی می‌شوند.

علی‌رغم اصرار نیچه بر ضرورت طبیعت‌گرایانه کردن نظریه اخلاقی، فلسفه اخلاق او امری نقادانه، تحلیلی و شدیداً تجویزی است (Schacht, 2001: 465). براساس اندیشه نیچه هر اخلاقیاتی، وجود انسان را به یک حیوان (حیوانی در گله حیوانات) فرو می‌کاهد، درحالی‌که انسان واقعاً یک حیوان نیست، و یا حداقل همانندی‌ای با حیوانیت ندارد، چراکه انسان هم‌چنان تعریف‌ناپذیر است (Tongeren, 2009: 394). انسان آزاد، غیراخلاقی است، زیرا بر آن است که در همه چیز، به خود وابسته باشد، نه به عرف (نیچه، ۱۳۸۰: ۳۹).

رابطه میان اخلاق‌گریزی و آزادی در آموزه‌های نیچه، تأثیر مستقیمی بر رویکرد آنتوان لاوی به مفهوم آزادی داشته است. الگوی شیطان‌پرستی لاوی بیش از هر چیز، بر نقش آزادی و به‌خصوص آزادی‌های شخصی تأکید داشت (Van Luijk, 2016: 322). لاوی معتقد بود شیطان‌پرست ایدئال باید فردگرا و غیرانطباق‌پذیر باشد و آنچه را او «هستی بی‌رنگ» می‌نامد رد می‌کند، چراکه به‌زعم وی، جامعه درصدد تحمیل ارزش‌های خود بر کسانی است که در آن زندگی می‌کنند (Dyrendal, 2013: 129).

آزادی از قید و بندهای اخلاق متداول اجتماعی برای لاوی، انعکاسی از قدرت تلقی می‌شد. اوج این قید و بندهایی که به‌زعم وی باید فروپاشد قید و بندهای جنسی بود. او معتقد بود که رد این قید و بندهای جنسی و گناهان، منجر به شکل‌گیری جامعه‌ای شادتر و

سالم‌تر خواهد شد. او حتی به‌کارگیری جاذبه جنسی را برای زنان، به‌عنوان ابزاری برای اعمال قدرت بر مردان، برای تحت تاثیر قرار دادن آن‌ها تجویز می‌کرد و آن را به نمونه‌ای از قدرت شخصی قابل استفاده قلمداد می‌کرد (Faxneld & Petersen, 2014: 169-170). لاوی توجه خاصی به وجود جسمی و امیال طبیعی و تهاجمی انسان‌ها داشت و آن را منشأ اصلی قدرت و غریزه زندگی تلقی می‌کرد. به اعتقاد وی:

انسان‌ها به‌طور غریزی غارت‌گر (تهاجمی) شناخته می‌شوند و «شهوت و امیال جسمی» به‌عنوان بخشی از ماهیت ذاتی انسان مشخص می‌شوند (LaVey, 2005: 32).

لاوی در دفتر یادداشت شیطان به پیروانش می‌گوید که ما در یک سرزمین جدید پر از فرصت، به‌عنوان شیطان‌پرست زندگی می‌کنیم و می‌دانیم که یکی از کلیدهای موفقیت، اعتقاد مداوم ما به عدم وجود قوانین است و هرکس که موفق شده باشد، با این پیش‌فرض جلو رفته است (LaVey, 1992: 61). او به‌خوبی می‌داند که قدرت نفوذ تعالیم وی در به چالش کشیدن قوانین و هنجارهای پذیرفته‌شده جامعه است. لاوی به تبدیل شدن فرقه‌اش به یک قهرمان در سیمای ضد قهرمان باور داشت و معتقد بود اگر انسان همواره تصور کند که شخص دیگری او را بد و شرّ و عامل زیان‌آفرینی در امور جهان می‌داند، نمی‌تواند زمان زیادی با چنین فکری زندگی کند. اما او به پیروانش توصیه می‌کرد که صبر کنند چراکه به‌زودی شرور به‌طور مداوم قهرمان می‌شود و فرقه ضد قهرمان شورشی و بداخلاق را برتری می‌بخشد (LaVey, 1972: 11).

نیچه به‌عنوان منادی ویرانی ارزش‌های کهن، معتقد است که کسی را آزاده‌جان می‌خوانند که اندیشه‌اش با آنچه از او بنا بر اصل و نسب، محیط، جایگاه اجتماعی، و شغل یا بنا بر عقاید مرسوم در آن زمان، انتظار می‌رود، متفاوت باشد (نیچه، ۱۳۸۴: ۱۹۱). ابرانسان نیچه، نمونه کاملی از نمایش رابطه قدرت و هنجارستیزی در نظام فکری وی است که براساس آن، انسان‌هایی که فراسوی هنجارهای متداول جامعه به آفرینش ارزش‌های برتر می‌پردازند تجلی بخش خواست قدرت، که همان خواست زندگی هستند، تلقی می‌شوند. هدف آن این است که یک گونه نیرومندتر را پدیدار سازد، سنخ برتری را که تحت شرایط متفاوت از شرایط انسان متوسط، ظهور و خود را حفظ می‌کند. مفهوم من، استعاره من، از برای این نوع، چنان که دانسته است، ابرانسان است (نیچه، ۱۳۸۶: ۶۶۸). لاوی در بخش لوسیفر کتاب *انجیل شیطان*، دیدگاه خود در مورد مرگ را بیان می‌کند.

او توضیح می‌دهد که کسی که یک زندگی کامل داشته است، آن را دوست داشته و بی‌شک از مرگ می‌هراسد و این راهی است که باید باشد. او اراده‌ای قوی برای زندگی را تشویق می‌کند و آن را با گزینه‌های حیاتی در حیوانات مقایسه می‌کند که برای زندگی خود شرارت می‌کنند؛ زندگی برای لایوی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و تلاش برای زندگی، ستایش برانگیز است. لایوی با ستایش زندگی، انسان شیطان‌پرست را خدای زندگی خود و روز تولدش را مهم‌ترین روز برای جشن گرفتن می‌داند (LaVey, 2005: 91-98).

ستایش انسان در اندیشه لایوی باعث شده تا انسان به مقام الوهیت برسد. البته لایوی معتقد است که پرستش خدایان ادیان هم، همان پرستش خویشتن از خویش خارج شده است. درحقیقت، شیطان‌پرستی به باور وی، نوعی آگاهی به ارزش ذاتی انسان است. تقابل دو مفهوم خدا و شیطان در ادبیات کتاب *انجیل شیطان*، تقابل دو وضعیت وجودی انسان است. پرستش خدای بیرونی، نماد دور شدن انسان از خود واقعی است و شیطان به‌عنوان بازنمایی آزادی شخصی و فردگرایی تلقی می‌شود. البته لایوی با تعجب، رابطه انسان و خدا را در ادیان تناقض‌آمیز می‌بیند و می‌پرسد:

اگر انسان اصرار دارد که خود واقعی خود را به شکل خدای بیرونی درآورد، پس چرا از ترس از خدا، از خویشتن واقعی خود می‌ترسد - چرا خود واقعی خود را در ستایش «خدا» ستایش می‌کند - چرا برای شرکت در مراسم مذهبی به نام خدا از «خود» خارج می‌شود؟ (LaVey, 2005: 44)

لایوی خدایان مورد پرستش در ادیان را وجهی از خود واقعی انسان می‌داند. به‌زعم وی عدم تمایل انسان به پذیرش نفس خویش، باعث شده است که او این خدایان را بیرونی جلوه دهد تا از احساس خودشیفتگی، که همراه با پرستش خود باشد، جلوگیری شود (LaVey, 2005: 44-45). لایوی ظهور عصر شیطان را نشانه خودآگاهی انسان به خویشتن خویش و دور شدن از خدایان بیرونی تلقی می‌کند. زیرا که انسان، به خود نزدیکتر شده و از خدا دورتر شده است. بازگرداندن خودشیفتگی انسان درحقیقت نوعی خودآگاهی انسان به وجود واقعی خود است.

۷. نتیجه‌گیری

نقد به اخلاق مسیحی که ناشی از نیست‌انگاری و رهبانیت تاریخی مسیحیت بود؛ از اواخر

قرون وسطی آغاز شد و تا قرن نوزدهم به اوج خود رسید. اما نقدهای نیچه را می‌توان رادیکال‌ترین و شدیدترین نمونه‌های نقد مسیحیت تلقی کرد. نیچه خود را منادی پایان سیطره مسیحیت بر اروپا می‌دانست و آن را با استعاره «مرگ خدا» مطرح می‌کرد. مرگ خدا درحقیقت، مرگ تمام ارزش‌های مسیحی بود؛ ارزش‌هایی که نیچه آن‌ها را عامل اصلی نفی خواست زندگی در انسان اروپایی و مسیحی تلقی می‌کرد. سنت جدیدی که می‌توان آن را از لحاظ سیاسی و اجتماعی پاسخی به شرایط ناشی از بحران‌های اخلاقی و فرهنگی جوامع مدرن غربی در نیمه دوم قرن بیستم دانست. سرکشی و آزادی خواهی اجتماعی رادیکال که تبلور آن در موسیقی راک و انقلاب جنسی در اروپا و آمریکا بروز پیدا کرد بستر مناسبی برای ترویج هنجارستیزی اخلاقی جریان‌های رادیکال فرهنگی نظیر شیطان پرستان پیرو لای لوی فراهم کرد و همین امر هم، زمینه‌ساز توجه به فلسفه‌های با رویکرد افراطی نقادانه به نظام اخلاقی اروپای مدرن داشت که نیچه نمونه پررنگ و کاملی از این اندیشه‌ها را در میان آثارش ترویج می‌کرد.

آنتوان لای لوی با تأثیرپذیری از رویکرد رمانتیک نیچه درستایش زندگی به‌عنوان یک ارزش ذاتی و برتر، و در راستای اصالت‌بخشی به خواست زندگی و با الهام از انگاره‌های نقادانه نیچه به اخلاق مسیحی، تلاش می‌کند تا از طریق نوعی نگاه سلبی به مسیحیت و نگاه ایجابی به خواست و میل انسان به زندگی، و بازتعریف این نگاه در استعاره شیطان به‌عنوان سنبل سرکشی و رهایی، نوعی آزادی رادیکال اخلاقی را با محوریت انسان و وجود جسمانی وی ترسیم و تجویز کند.

تشابهات زیادی در میان برخی از مفاهیم نیچه و لای لوی وجود دارد که به‌خوبی هم‌سویی آن‌ها در سنت رمانتیک اروپایی و نقد اخلاق مسیحی را ترسیم می‌کند. «دیونیزیوس» نیچه و «شیطان» لای لوی هر دو الهه‌های سمبلیکی هستند که منادی رهایی انسان از نظم‌های تحمیلی نظام هنجاری حاکم و بازگشت انسان به خود واقعی و غریزی تلقی می‌شوند. مفهوم میل و شهوت به زندگی مورد نظر لای لوی، با خواست زندگی نیچه، نزدیکی زیادی دارد. به‌نظر می‌رسد لای لوی با الهام از ادبیات نامتعارف نیچه و طرز بیان متفاوتش با سنت فلسفی اروپا به نگارش *انجیل شیطان* به‌عنوان یک کتاب مقدس نامقدس در راستای ترویج خواست آزادی و هنجارستیزی خود اقدام کرده است.

لای لوی ستایش‌گر انسان آزاد است و شیطان لای لوی نمادی از آگاهی و آزادی درونی انسان نسبت وجود خود است. «شیطان پرست» لای لوی را می‌توان با «ابرانسان» نیچه مقایسه کرد که

هر دو، آفریننده ارزش‌ها و اهداف غایی زندگی خود هستند. بی‌شک آگاهی انسان به قابلیت‌های درونی و غریزی خویش، تنها از مسیر آزادی و شناخت ابعاد مختلف آن است. انجیل شیطان لاوی را باید در راستای سنت نیچه‌ای در قرن بیستم و هم‌سو با انگاره‌های رادیکال منتقد نظام اجتماعی غرب تفسیر و فهم کرد.

منابع

- شالر، ماکس (۱۳۸۸). کین توزی، ترجمه: صالح نجفی و جواد گنجی، تهران: نشر ثالث.
- گیسلر، نورمن (۱۳۸۴). فلسفه دین، ترجمه: حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران: حکمت.
- لوویت، کارل (۱۳۸۷). از هگل تا نیچه، ترجمه: حسن مرتضوی، مشهد: نشر نیکا.
- نیچه، فریدریش (۱۳۵۲). دجال، ترجمه: عبدالعلی دستغیب، تهران: آگه.
- نیچه، فریدریش (۱۳۶۲). چنین گفت زرتشت، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: آگه.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۵). فراسوی نیک و بد، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۷). حکمت شادان، ترجمه: جمال آل احمد؛ سعید کامران؛ حامد فولادوند، تهران: جامی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۰). سپیده‌دمان، ترجمه: علی عبداللهی، تهران: انتشارات جامی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۱). غروب بت‌ها، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: نشر آگه.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۴). انسانی، بسیار انسانی، ترجمه: سعید فیروزآبادی، تهران: انتشارات جامی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۶). اراده قدرت، ترجمه: مجید شریف، تهران: جامی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۷). اینک آن انسان، ترجمه: بهروز صفدری، تهران: بازتاب نگار.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۸). تبارشناسی اخلاق، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: آگه.
- یاسپرس، کارل (۱۳۸۰). نیچه و مسیحیت، ترجمه: عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات سخن.

Andrade, Gabriel (1999). "Anton Lavey's Satanic Philosophy: An Analysis" *Intermountain West Journal of Religious Studies*, Volume 9, Number, pp: 29-42.

Cameron, Frank (1999). "Nietzsche's Ethics of Character: A Study of Nietzsche's Ethics and its Place in the History of Moral Thinking" by: Thomas H. Brobjer, *Journal of Nietzsche Studies*, No. 17, published by: Penn State University Press, pp: 73-77.

Cook, Cody (2017). *Post-Enlightened: Reflections on Two Hundred Years of Anti-Christian Writing from Thomas Paine to Richard Dawkins*, Cantus Firmus.

Craig, Edward (1998). *Routledge Encyclopedia of philosophy*, Vol. 6.

Dyrendal, Asbjørn (2013). "Hidden Persuaders and Invisible Wars: Anton LaVey and Conspiracy Culture", In Per Faxneld; Jesper Aagaard Petersen (Eds.). *The Devil's Party: Satanism in Modernity*. Oxford: Oxford University Press.

- Faxneld, Per & Jesper Aa. Petersen (2013). *The Devil's Party: Satanism in Modernity*, Oxford University Press.
- Faxneld, Per & Jesper Aa. Petersen (2014). "Cult of Carnality: Sexuality, Eroticism, and Gender in Contemporary Satanism", In Henrik Bogdan; James R. Lewis (Eds.). *Sexuality and New Religious Movements*. New York: Palgrave Macmillan.
- Gardell, Matthias (2003). *Gods of the Blood: The Pagan Revival and White Separatism*. Durham and London: Duke University Press.
- Hasse, Ullrich (2008). *Starting with Nietzsche*, MPG Book Ltd, Bodmin, Cornwall.
- Hatab, Lawrence (2005). *Nietzsche's Life Sentence*, New York: Routledge.
- Introvigne, Massimo (2016). *Satanism: A Social History*, New York: Brill Publishing.
- La Fontaine, Jean (1999). "Satanism and Satanic Mythology". In Bengt Ankarloo; Stuart Clark (Eds.). *The Athlone History of Witchcraft and Magic in Europe Volume 6: The Twentieth Century*. London: Athlone. Pp: 94–140. ISBN 0 485 89006 2.
- Lap, Amina Olander (2013). "Categorizing Modern Satanism: An Analysis of LaVey's Early Writings". In Per Faxneld; Jesper Aagaard Petersen (Eds.). *The Devil's Party: Satanism in Modernity*. Oxford: Oxford University Press.
- LaVey, Anton (1972). *The Satanic Rituals*, New York: Avon Books.
- LaVey, Anton (1992). *The Devil's Notebook*, New York: Feral House.
- LaVey, Anton (1998). *Satan Speaks!*, New York: Feral House.
- LaVey, Anton (2005). *The Satanic Bible*, New York: Avon Books.
- Lewis, James (2001). *Satanism Today*, New York: ABC Clio.
- Lewis, James L. (2002). "Diabolical Authority: Anton LaVey, The Satanic Bible and the Satanist "Tradition", *Marburg Journal of Religion*. 7 (1): 1–16.
- Lewis, James R. (2003). *Legitimizing New Religions*. New Brunswick, NJ, USA: Rutgers University Press. London and New York, First published.
- Schacht, Richard (2001). *Nietzsche*, New York: Routledge.
- Tongeren, Paul (2009). "Nietzsche and Ethics" in: Keith Ansell Pearson (ed.), *A Companion to Nietzsche*, Blackwell, pp. 389-403.
- Van Luijk, Ruben (2016). *Children of Lucifer: The Origins of Modern Religious Satanism*. Oxford: Oxford University Press.